

پژوهش حاضر در صدد آن است تا با بررسی اختصاری مراحل پیشرفت پروسه صلح اسلو و توجه به مواضع اسرائیل و عملکردهای حکومت‌های مختلفی آن، اعم از چپ و راست، مسائل موکول شده به مذاکرات نهایی، جهت‌گیری فرآیند صلح اسلو و امکان تولد دولت مستقل فلسطینی را در نتیجه تداوم این فرآیند مورد سنجش و ارزیابی قرار دهد. فرضیه پژوهش این است که روند صلح اسرائیلی-فلسطینی، در چارچوب پروسه صلح اسلو، به سوی تشکیل دولت مستقل فلسطینی جهت‌گیری مثبتی ندارد و در این مسیر موجودیت شهرک‌های یهودی و خیل عظیم پناهندگان و دشواری‌های حاکمیت اقتدار فلسطینی بر منابع آب کرانه باختری و بیت المقدس شرقی از جمله موانع صعب‌العبور تشکیل دولت مستقل فلسطینی به شمار می‌روند. به علت وجود چنین موانعی، جایگزین‌های مختلفی برای حل مسئله فلسطین بدون گذار به مرحله تشکیل دولت مستقل فلسطینی پیشنهاد شده است. ایجاد کنفدراسیون اردنی-فلسطینی و همچنین تشکیل نظام دو ملیتی اسرائیلی-فلسطینی، از جمله این جایگزینی‌ها به شمار می‌روند که در این پژوهش پتانسیل آنها برای حل و فصل نهایی بحران فلسطین مورد سنجش و ارزیابی قرار گرفته است.

* آقای احمد رشیدی کارشناس ارشد رشته علوم سیاسی از دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفتم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۹، ص ۵۸-۴۷.

استقلال ملی و اصل حق تعیین سرنوشت مردم از اصول مسلم و پذیرفته شده در قوانین و حقوق بین المللی است. بر همین اساس مردم فلسطین در تشکیل دولتی مستقل و برخوردار از حق شهروندی کامل محق هستند. عینیت بخشی به این فرآیند در وهله اول در چارچوب قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی میسر است. در غیر این صورت باید به قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت توسل جست که خواهان عقب نشینی کامل اسرائیل به مرزهای قبل از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ می باشند. بر همین مبنا نوار غزه، کرانه باختری و بیت المقدس شرقی از جمله مناطق اشغالی فلسطینی تلقی می شوند که اسرائیل موظف به تخلیه کامل آنهاست. هر چند در قرارداد اسلو، قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ مبنای حل و فصل اختلافات معرفی شده اما سایر اصول و مفاهیم نهفته در این قرارداد و مذاکرات و توافقات بعدی خلاف این راه را پیموده است. قرارداد اسلو، که آغازگر پروسه ای برای حل و فصل اختلافات بوده، مسئله تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی در حل و فصل نهایی را مسکوت گذاشته و هیچ تضمینی در این مورد ارائه نداده است.^۱ پارادوکس مهمی که این قرارداد از آن رنج می برد، عدم پیش بینی چارچوبی برای حل و فصل مقطعی مسایل موکول شده به مذاکرات تعیین وضعیت نهایی است که از این لحاظ ماهیت آن را به عنوان یک قرارداد صلح به زیر سؤال می برد.^۲ مسایلی از قبیل مرزهای حکومت فلسطینی، شهرکهای یهودی نشین، حق بازگشت و پرداخت خسارت برای آوارگان فلسطین سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷، موقعیت بیت المقدس و نحوه تقسیم آب که جملگی ارتباط مستقیمی با مسئله استقلال فلسطینیان دارد، از جمله مسایل موکول شده به مذاکرات نهایی هستند، که طی یک دوره انتقالی طویل المدت، می بایستی بر سر آنها مصالحه صورت گیرد. بر این اساس باید گفت عرفات به نحو مؤثری در مذاکرات اسلو تسلیم شده و پذیرفته است که حقوقی که بر طبق قطعنامه های سازمان ملل از آن فلسطینیان بوده به عنوان مسایل مورد اختلاف در نظر گرفته شود. در چنین شرایطی، با توجه به برتری قدرت اسرائیل در مذاکرات، حل معضل فلسطین بی تردید به آنچه که اسرائیل می دهد بستگی دارد و نه آنچه که فلسطینیان می گیرند.

نتیجه آنکه هدف عمده تعیین دوره انتقالی طویل المدت، نه ایجاد اعتماد بین طرفین،

بلکه استحکام بخشیدن به سلطهٔ ساختاری اسراییل بر فلسطین بوده است. مروری بر مراحل پیشرفت در راستای اجرای قرارداد اصولی اسلو و جهت یابی آنها با توجه به عملکردهای حکومت‌های مختلف اسراییل، اعم از چپ و راست، ضمن آنکه ما را در اثبات این ادعا یاری می‌کند، این نتیجه را نیز به دنبال خود دارد که این پروسه در مسیری که به تشکیل دولت مستقل فلسطینی منجر می‌شود، جهت‌گیری مثبتی ندارد. توافقنامه‌های متعددی که بعدها در راستای اجرای این قرارداد به امضا رسیدند نه تنها هیچکدام به مسئله دولت مستقل فلسطینی اشاره‌ای نکرده و تضمینی در این مورد ارائه نداده‌اند، بلکه ضمن ایجاد محدودیت‌های مختلف در جهت بستن روزنه‌های حاکمیت‌زا، امکان تحقق آن را در هاله‌ای از ابهام فرو برده و شرایطی را به وجود آورده‌اند که در صورت اعلام استقلال یک جانبه از سوی مقامات تشکیلات خودگردان، آن استقلال به صورت صوری و فاقد معنای واقعی و پذیرفته شده آن خواهد بود. اگرچه به موهبت امضای قرارداد اسلو و توافقنامه‌های اجرایی آن (قرارداد غزه-اریحا در سال ۱۹۹۴ و قرارداد طابا در سال ۱۹۹۵) در طول حکومت رابین، جنبش فلسطینی توانست جای پای در سرزمین ملی خود بیابد و عرفات و برخی دیگر از رهبران ساف از تبعید بازگردند، اما تأملی در انگیزهٔ اصلی رهبران اسراییلی و متعاقباً امضای پروتکل الخلیل و قراردادهای وای ریور، مبین آن هستند که رهیافت گشوده شده در پروسهٔ اسلو با رهیافتی که می‌تواند قسمتی از آمال فلسطینیان را در راستای تشکیل دولت ملی برآورده سازد و آنها را راضی کند، تفاوت فاحشی دارد.

پروتکل الخلیل که در زمان حکومت نتانیاهاو در ژانویهٔ ۱۹۹۷ به امضا رسید این نکته را در خود نهفته دارد که تقسیم شهر الخلیل، واقع در کرانهٔ باختری، به صورت دائمی است و بر شیوهٔ حیات تجزیه شدهٔ هویت فلسطینی و موجودیت شهرک‌های اسراییل صحه گذاشته است. موافقت تشکیلات فلسطینی با موجودیت شهرک‌های یهودی واقع در الخلیل را باید فتح برای پذیرش مشروعیت موجودیت شهرک‌های یهودی در سرتاسر مناطق اشغالی تلقی نمود؛ چرا که می‌تواند به عنوان رویه‌ای برای مذاکرات نهایی و موافقت‌نامه‌های مربوطه مورد استفاده قرار گیرد و از رهگذر آن اسراییل حاکمیت خود را بر شهرک‌های یهودی

حفظ کند. به عبارت دیگر پروتکل الخلیل گامی بود برای ایجاد و اقعیت های برگشت ناپذیر و خلق مرجع جدیدی برای تغییر ماهیت مذاکرات آتی، که با موجودیت یک دولت مستقل کاملاً در تعارض قرار می گیرد.^۳ به قول ادوارد سعید الخلیل تجلی خرسندی حکومت خودگردان از تداوم حیات تحت حاکمیت اسرائیل تلقی می گردد.^۴

با تأمل در ملاحظات موافقت نامه وای ریور، که در اکتبر ۱۹۹۸ به امضا رسیده است، در می یابیم که این موافقت نامه نیز با تراشیدن قید و بندهای مختلف برای فلسطینیان و تنگ کردن حوزه قلمرو آنها، چشم انداز حاکمیت و استقلال و حق تعیین سرنوشت آنها را تیره و تار ساخته است. در این قرارداد، اسرائیل در مقابل تعهد به عقب نشینی محدود از اراضی اشغالی کرانه باختری، آن هم به صورت پراکنده و جزیره ای، نظارت امنیتی خویش بر مناطق فلسطینی را تضمین کرده و محدودیتهای امنیتی بسیاری را به فلسطینیان تحمیل کرده است.^۵ این مسئله را نمی توان چیزی جز عقیم نمودن استقلال و حاکمیت یک حکومت تلقی نمود که تجلی آن را در شکست عرفات در اعلام تشکیل دولت مستقل فلسطینی در ۴ می ۱۹۹۹، به وضوح می توان مشاهده نمود.

در پی روی کار آمدن ایهود باراک با شعارهای صلح طلبانه، برخی چنین تصور می کنند که مسئله فلسطین در زمان حکومت وی به طور نهایی و قطعی حل و فصل خواهد شد و بحران پنجاه ساله در این زمینه پایان خواهد پذیرفت. با دقت بر روی مواضع احزاب و جناح بندیهای سیاسی اسرائیل و ترکیب ائتلاف دولتی باراک و با تأمل در سیاستهای اعلام شده وی در خصوص چارچوب و خطوط اصلی اسرائیل برای حل و فصل اختلافات با فلسطینیان و امضای موافقت نامه نهایی، در می یابیم که این پروسه به تشکیل دولت مستقل فلسطینی به نحوی که اختلافات را به طور دائمی خاتمه بخشد، منجر نمی شود. باراک تشکیل دولت مستقل فلسطین را هدف اسرائیل نمی داند^۶ حتی در صورت موافقت با چنین امری شرایطی نظیر عدم عقب نشینی به مرزهای ۶۷، عدم استقرار ارتش خارجی در کرانه باختری، عدم برچیدن شهرکهای یهودی نشین و تداوم حاکمیت اسرائیل بر آنها در سرزمینهای فلسطینی، عدم پذیرش بی قید و شرط بازگشت پناهندگان و عدم تقسیم بیت المقدس، که او مد نظر دارد^۷،

جملگی راه را برای تشکیل دولت مستقل و دارای حاکمیت برای فلسطینیان، سد می کند. قضاوت نهایی در این مورد را باید به تاریخ سپرد که اولین برگ آن در توافقنامه شرم الشیخ نوشته شد. این توافقنامه علی رغم آنکه به منظور اجرای موافقت نامه وای ریور که نتانیاها از تداوم بخشیدن به روند اجرای آن خودداری کرده، به امضا رسیده است، از پذیرش تخلیه شش شهرک کوچک و آزادی کامل زندانیان مقرر در این موافقت نامه استنکاف جسته است.

مسئله ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد آن است که با امضای پروتکل هبرون و قراردادهای وای ریور در سطح احزاب عمده اسرائیل نوعی اجماع ملی در خصوص شیوه مصالحه با فلسطینیان محرز شده است. نماد واقعی چنین تحولی را می توان در صدور موافقت نامه ملی، امضا شده توسط رهبران دو حزب عمده کارگر و لیکود، پس از امضای پروتکل الخلیل^۸، و پیشنهاد نتانیاها مبنی بر تشکیل حکومت وحدت ملی پس از امضای قرارداد وای ریور، به وضوح مشاهده نمود. مسئله اجماع ملی اسرائیل در خصوص شیوه مصالحه با فلسطینیان چیزی است که با مقایسه عملکردها و سیاستهای حکومتهای مختلف اسرائیل، اعم از چپ و راست، قابل درک است؛ خصوصاً اگر در پرداختن به این موضوع، مسایل مورد اختلاف موکول شده به مذاکرات نهایی مورد توجه قرار گیرد.^۹

مسایل موکول شده به مذاکرات نهایی، از جمله موجودیت شهرکها، پناهندگان، بیت المقدس و آب، ارتباط نزدیکی با مسئله استقلال دولت موعود فلسطینی دارند. اگر اسرائیل مواضع و سیاستهای دوران پس از اسلوی خود را در خصوص مسایل فوق الذکر ادامه دهد، توافقنامه نهایی، در هر صورت، ناقض اصل استقلال و حاکمیت ملی دولت فلسطینی خواهد بود و این چیزی است که مردم فلسطین بر آن تمکین نخواهند نمود و متعاقباً صلح پایدار و عادلانه ای را نیز به ارمغان نخواهد آورد.

تداوم موجودیت شهرکها در سرزمینهای فلسطینی و لزوم حفظ حاکمیت و نظارت امنیتی اسرائیل بر آنها، موجودیت فلسطینی و کلیت سرزمینی آن را تقطیع کرده و به صورت بانتوستانها و جزیره هایی در میان شهرکهای یهودی درآورده است.^{۱۰} برای شکل گیری دولت مستقل فلسطینی لازم است اکثریت شهرکها از مناطق فلسطینی برچیده شوند.

تداوم موجودیت شهرکها در این مناطق و اجازه گسترش آنها، تحقق هر درجه ای از حاکمیت فلسطینی را سد می کند.^{۱۱} این مسئله نه صرفاً به خاطر از بین بردن کلیت سرزمینی مناطق فلسطینی و نفس موجودیت شهرکهاست، بلکه بیشتر به خاطر اقدامات شدید امنیتی مورد نیاز برای بیمه کردن موجودیت آنها می باشد و این چیزی است که اسرائیل به وسیله آن حضور دایمی نیروهایش را در سرزمینهای اشغالی توجیه می کند.^{۱۲} سیاستهای اسرائیل مبین آن است که در هر نوع مصالحه ای حاکمیت خود بر قسمت عمده ای از شهرکها را حفظ خواهد نمود. تخلیه شهرکها یا دست برداشتن از ادعای حاکمیت بر آنها، با ماهیت وجودی شهرکها در تعارض است؛ ماهیتی که دامنه آن فراتر از ملاحظات امنیتی و ایدئولوژیکی اسرائیل در مناطق فلسطینی، به ملاحظات امنیت منطقه ای آن کشور ختم می شود.^{۱۳}

مسئله پناهندگان نیز موضوع دیگری است که به مذاکرات نهایی موقوف شده و عدم موافقت اسرائیل با بازگشت آنها و یا عدم امکان تحقق چنین فرآیندی و در نهایت تداوم وضعیت آپارتاید و عدم برخورداری آنها از حق شهروندی، حاکمیت و استقلال دولت فلسطینی را سد می کند. زیرا یکی از شرایط استقلال یک دولت آن است که چتر حاکمیت خود را بر روی جمعیت طبیعی خود، به عنوان یکی از عناصر سازنده دولت - کشور، بگستراند و حداقل به جمعیت بدون تابعیت خود، حق شهروندی و تابعیت اعطا کند؛ مگر اینکه خود آنها نخواهند و مایل به کسب تابعیت کشور دیگر و تداوم اقامت در آن کشور باشند. این در حالی است که در حدود نیمی از جمعیت فلسطین پناهنده به حساب می آیند^{۱۴} و اسرائیل بازگشت پناهندگان ۱۹۴۸ را که حدود دو میلیون نفر هستند غیر قابل مذاکره تلقی کرده و فقط مذاکره در خصوص پناهندگان ۱۹۶۷ را پذیرفته است و در آن مورد هم اصرار دارد که به جای تأمین حق بازگشت، به آنها غرامت اعطا کند.^{۱۵} براین اساس در هرگونه مصالحه ای در خصوص مسئله پناهندگان، تعداد آنهايي که در دیاسپورا باقی می مانند رقم قابل توجه و بالایی را تشکیل خواهند داد. براین اساس بازگشت پناهندگان قسمتی از برنامه حق تعیین سرنوشت فلسطینیان است و در داخل موضوعات مختلف بازسازی ملی آنها هضم شده و عدم تحقق آن استقلال و حاکمیت و حق تعیین سرنوشت آنها را خدشه دار خواهد نمود.

نحوه تقسیم آب دیگر موضوع محوله به مذاکرات نهایی است. اسرائیل قسمت اعظم آب مصرفی خود را از مناطق اشغالی ۱۹۶۷ تأمین می‌کند.^{۱۶} اگر این کشور از بلندبهای جولان و کرانه باختری بدون هیچ گونه قید و شرطی عقب‌نشینی کند، ۶۰ درصد منابع آبی خود را از دست خواهد داد.^{۱۷} از آنجایی که اسرائیل از توانایی خود در حفظ منابع آبی جولان و جنوب لبنان مطمئن نیست، سعی فراوانی در حفظ منابع آبی کرانه باختری دارد. چون در دو مورد اول طرف معامله اسرائیل، دو کشور مستقل و شناخته شده بین‌المللی به نامهای سوریه و لبنان هستند و از این رو پذیرش بین‌المللی و توازن قوا برای حفظ آنها نمی‌تواند به نفع اسرائیل باشد. اما در مقابل، در مورد کرانه باختری با دولتی طرف معامله است که فاقد استقلال و حاکمیت سیاسی است و تحت چنین شرایطی اسرائیل هرگونه عقب‌نشینی از مواضع خود را یک نوع اعطای امتیاز تلقی می‌کند و نه اعاده حق. از این رو برای اسرائیل تحمیل شرایط خود به طرف فلسطینی آسانتر از تحمیل آن به طرف سوریه و لبنانی است. پس یکی از دلایل اصلی اسرائیل در اگراه بر عقب‌نشینی بدون قید و شرط از کرانه باختری، عزم این کشور برای کنترل سفره‌های زیرزمینی آب این منطقه است و این مسئله به نوبه خود در هرگونه مصالحه‌ای، استقلال و حاکمیت دولت فلسطین را نقض می‌کند.

دیگر موضوع محوله به مذاکرات نهایی که عدم مصالحه عادلانه و برطبق قوانین بین‌المللی بر سر آن را می‌توان نقض استقلال دولت فلسطین تلقی نمود، مسئله بیت المقدس است. در جامعه داخلی اسرائیل، در سطح کلیه احزاب، در مورد این ایده که بیت المقدس به صورت یکپارچه پایتخت ابدی اسرائیل است، اجماع ملی وجود دارد^{۱۸}، تا حدی که فرارفتن از این موضع در حکم انتحار سیاسی است. بیشترین انعطافی که انتظار می‌رود اسرائیل در جریان مذاکرات نهایی از خود نشان دهد، اجرای طرح «بیلین-ابومازن» است که برطبق آن بیت المقدس به صورت یکپارچه تحت حاکمیت اسرائیل باقی می‌ماند و در عوض فلسطینیان می‌توانند پایتخت خود را در ابودیس، واقع در حومه بیت المقدس شرقی، برپا کنند. این فرآیند را می‌توان ناقض اصل حق تعیین سرنوشت فلسطینیان و تشکیل یک کشور مستقل تلقی نمود. زیرا بر طبق قوانین بین‌المللی بیت المقدس شرقی یک منطقه اشغال شده محسوب می‌شود و

باید به اقتدار فلسطینی اعاده شود. در غیر این صورت هرگونه مصالحه ای بر سر آن پایدار نخواهد بود، زیرا فلسطینیان با حمایت جهان اسلام، یهودی شدن مقدس ترین قسمت از سرزمینشان را تحمل نخواهند کرد.

با توجه به کلیه مطالب فوق الذکر می توان گفت که پروسه صلح اسلو در مسیری که به تشکیل دولت مستقل و منفرد فلسطینی منجر می شود، حرکت نمی کند و موانع عمده آن تداوم موجودیت شهرکها، عدم امکان تحقق کامل حق بازگشت پناهندگان و اصرار اسرائیل بر تداوم حاکمیت خود بر منابع آب کرانه باختری و بیت المقدس یکپارچه می باشد که در مورد این موضوعات در سطح احزاب عمده اسرائیلی اجماع وجود دارد. پس به این صورت فرضیه اصلی پژوهش تأیید شده به نظر می رسد. وضعیتی که انتظار می رود در پایان پروسه اسلو برای دولت فلسطینی وجود داشته باشد، شامل سرزمینهای پراکنده و فاقد کلیت سرزمینی، مانند باتوستانهای شبه آباتیدی، و فاقد هرگونه قدرت فائقه تصمیم گیری و نظارت در حوزه قلمرو خود، خصوصاً در زمینه امنیتی و داشتن نیروهای مسلح مستقل و ظرفیت حفظ جمعیت و اعطای حق شهروندی به آنها، به عنوان یکی از بنیادی ترین اصول حقوق بشر در جهان مدرن، خواهد بود. چنین دولتی را بی شک نمی توان مستقل و دارای حاکمیت تلقی کرد، زیرا فاقد عناصر لازم برای تشکیل یک دولت مستقل از دیدگاه علوم سیاسی و حقوقی عمومی است.

از آنجایی که برای گذار به مرحله تشکیل دولت مستقل و منفرد فلسطینی موانع نسبتاً صعب العبوری وجود دارد و همچنین از آنجایی که وضعیت موجود و یا وضعیتی که انتظار می رود با توجه به جهت گیری روند صلح اسلو در آینده به وجود آید، نمی تواند خواسته های فلسطینیان را برآورده و متعاقباً صلحی پایدار را نهادینه سازد؛ چشم اندازهای متفاوتی از سوی محافل مختلف در راستای حل و فصل نهایی قضیه فلسطین، بدون آنکه دولت مستقل و منفردی به نام «فلسطین» شکل گیرد، ترسیم شده است. در این میان دو آلترناتیو از همه مشهورتر و مرسوم تر است؛ یکی ایجاد کنفدراسیون اردنی-فلسطینی و دیگری تشکیل یک نظام دو ملیتی اسرائیلی-فلسطینی است.

ایجاد کنفدراسیون اردنی-فلسطینی از سوی محافل چپ گرای اسرائیل و در رأس آنها

توسط حزب حاکم این کشور شدیداً حمایت می‌شود. کنفدراسیون مطلوب آنها، تحقق این پروژه با شرکت دولت اردن و حکومت خودگردان است و این موضوع از آن جهت که کنفدراسیون از رهگذر اتحاد دولتهای مستقل و حکمران حاصل می‌شود، برخلاف اصول جافتاده بین‌المللی و حقوق عمومی است. به‌طور کلی آنچه که از طریق تحقق چنین فرآیندی نصیب اسرائیل می‌شود، حل و فصل مسئله فلسطین با گرفتن امتیازات بیشتر در مذاکرات نهایی در زمینه مسایلی چون پناهندگان، بیت المقدس، آب، امور امنیتی، شهرکها و عقب‌نشینی از اراضی همراه با امتناع از پذیرش ملزومات و تبعات ناشی از تشکیل یک دولت مستقل است. اما در مقابل، پذیرش چنین پروژه‌ای از سوی فلسطینیان و اردن دور از انتظار است. زیرا در صورت عملی شدن آن امکان در انزوا قرار گرفتن و تحلیل حاکمیت و هویت یکی از طرفین بعید نیست. فلسطینیان به خاندان هاشمی اردن اعتماد ندارند و با پروژه‌ای که هویت مستقل آنها را زیر علامت سؤال قرار دهد و عقیم نماید موافقت نخواهند کرد. اردن نیز به دلیل وجود خطر استحاله حاکمیت اش از سوی فلسطینیان با توجه به فزونی جمعیت آنها و امکان کشیده شدن انتفاضه احتمالی به خاک خویش، با تحقق زود هنگام این پروژه مخالف است.^{۱۹} در یک جمع بندی می‌توان گفت که مخالفت‌های داخلی اردنی و فلسطینی و مخالفت‌های احتمالی خارجی، خصوصاً از جانب سوریه، موانع عمده‌ای بر سر راه تحقق این پروژه به حساب می‌آیند. این پروژه در صورتی می‌تواند بدون برخورد با مانعی جدی، به صورت تثبیت شده شکل گیرد که پس از خاتمه مذاکرات نهایی، بین دو دولت دموکراتیک مستقل از طریق برگزاری رفراندوم شکل گرفته باشد. به لحاظ تئوریک در چنین حالتی اسرائیل نیز می‌تواند وارد همکاری با این اتحادیه شده و یک کنفدراسیون سه جانبه و یا الگوی همکاری کشورهای بنلوکس را بوجود آورد.^{۲۰}

آلترناتیو دیگر، که تشکیل نظام دو ملیتی اسرائیلی-فلسطینی است، بیشتر از سوی محافل روشنفکری پیشنهاد می‌شود تا محافل سیاسی. چنین پیشنهادهایی را باید تبلور دغدغه کسانی دانست که در جستجوی صلحی عادلانه و پایدار و حل و فصل نهایی بحران هستند. اندیشه تشکیل نظام دو ملیتی از زمان آغاز درگیری‌های اعراب و یهودیان از

سوی روشنفکرانی چون «جودا مگنر»، «مارتین بوبر» و «هانا آرنه» مطرح شده و در سالهای اخیر با اندیشه ورزیهای روشنفکرانی چون «تیکوا هانینگ-پارناس» و ادوارد سعید تداوم یافته است.^{۲۱} گذشته از وجود موانع صعب العبور بر سر راه فرآیند اسلو در راستای تشکیل دو دولت ملی مستقل، اکنون واقعیت‌ها و محرکه‌های جدیدی در عرصه سیاسی چهره نموده‌اند که مسئله ایجاد نظام دو ملیتی و همزیستی اعراب و یهودیان را جدی جلوه می‌دهند. از جمله این واقعیت‌ها و محرکه‌ها یکی تغییر قاعده بازی بین المللی از نظامی به اقتصادی و دانش فنی است که با نظریه نابسندگی حاکمیت ملی و کمرنگ شدن حاکمیت دولتها همراه و همگام بوده، و دیگری ایدئولوژی زدایی از صحنه سیاسی و بحران در اندیشه صهیونیسم و گسترش موج پسا صهیونیستی می‌باشد.^{۲۲} در کنار عوامل فوق الذکر، ظهور تاریخ نوین زیست مشترک اسرائیلی- فلسطینی و درهم تنیدگی و عدم امکان ایجاد جدایی کامل میان آنها، موتور محرک همبستگی سیاسی، مردمی و مذهبی و همزیستی مسالمت آمیز یهودیان و فلسطینیان در کنار یکدیگر است، که موجب به وجود آمدن یک چارچوب سیاسی دو ملیتی و متعاقباً ایجاد صلح پایدار و نسبتاً عادلانه و پایان چرخه جایگزینی برنده و بازنده، که روند صلح اسلو فاقد ظرفیت آن بوده، می‌شود. اگر برای عینیت بخشیدن به ایده دو ملیتی از فرصتها استفاده نشود، باید در انتظار تداوم چرخه جایگزینی برنده و بازنده و بوجود آمدن وضعیت‌های موقتی و ناپایدار در عرصه کشاکشهای یهودی- فلسطینی باشیم. □

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

1. Herbert Kelman, "Building a Sustainable Peace: The Limits of Pragmatism in the Israel - Palestinian Negotiations," *Journal of Palestine Studies* 27, 4, 1998, p. 38.

2. Ian Lustick, "The Oslo Agreement as an Obstacle to Peace," *Journal of Palestine Studies* 27, 1, 1997, pp. 61-63.

3. Lamis Andoni, "Redefining Oslo: Negotiating the Hebron Protocol," *Journal of Palestine Studies* 27, 3, 1997, p. 17.

4. Edward Said, "The Real Meaning of Hebron Protocol," *Journal of Palestine Studies* 26, 3, 1997, p. 31.

۵- نورمن جی. فینکل اشتاین، «تضمین اشغال معنای واقعی موافقتنامه وای ریور»، ترجمه گروه سیاسی. فصلنامه مطالعات فلسطین، شماره ۱، ۱۳۷۸، صص ۵۶-۵۵.

6. Ehud Barak, "Plan for a Better Israel," <http://www.Knesset.gov.il/elections/pm/ematza-pm.htm>.

7. Israel Labor Party, <http://www.US-Israel.org/Jsourcel/poli-labor.htm>.

8. Andoni, op.cit., p. 30.

9. Avi Shilaim, "Prelude to the Accord: Likud, Labor and the Palestinians," *Journal of Palestine Studies* 23, 2, 1994, p. 50.

۱۰- ادورارد سعید، «اعلام دولت بدون وجود سرزمین»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۳-۲، ۱۳۷۷، صص ۲۷۷.

11. Walid Khalidi, "Thinking the Unthinkable: A Sovereign Palestinian State," *Foreign Affairs* 56, 4, 1978, p. 703.

12. Geoffrey Aronson, *Settlements and the Israel-Palestine Negotiations*, Washington D.C.: Institute for Palestine Studies, 1996, p. 53.

۱۳- راسم خمایسی، «استراتجیا الاستيطان الاسرائیلی فی الاراضی المحتلة و اثره فی الدخیط القطری والتیمیہ فی الفلستین»، مجلة الدراسات الفلستینیہ. الدودة ۲۷، ۱۹۹۹، صص ۴۳.

14. Abu-Sitla, "The Palestinian Nekba 1948: the Register of Depopulated Localities in Palestine, London: The Palestinian Research Center, 1998, p. 55.

15. Salim Tamari, *Palestinian Refugee Negotiations: Form Madrid to Oslo II*, Washington D.C.: Institute for Palestine Studies, 1996, p. 75.

16. J. Dillaman, "Water Resources in the Occupied Territories," *Journal of Palestine Studies* 27, 3, 1989, p. 29.

۱۷- غلامحسین نهاری، بحران آب در خاورمیانه، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و استراتژیک خاورمیانه، شماره ۱۹، ۱۳۷۸، ص ۲۷.

۱۸- سعیده لطفیان، «سیمای در حال تحول بیت المقدس»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، ۴، شماره ۱، ۱۳۷۶، ص ۱۹۸.

19. Palestine Information Center, "Confederation: A Project to Liquidate the Palestinian Cause," <http://www.Palestine-Info.net/Analysis>.

20. Paul Lalor, *Towards A Palestinian Entity*, London: Royal Institute of International Affairs, 1989, p. 105.

21. Marc Ellis, "The Future of Israel/ Palestinian: Embracing The Broken Middle East," *Journal of Palestine Studies* 27. 3, 1997, pp. 62-66.

22. Ilan Pappé, "Post-Zionism and Critique on Israel and Palestinian," *Journal of Palestine Studies* 26, 2-4, 1997, p. 60.

